

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در ادامه مطالب مرحوم نائینی صحبت به این جا رسید که در هیچ کدام از دو جهتی که ایشان (در فرق بین قضایای خارجی و حقیقیه) فرمودند تفاوتی وجود ندارد.

مطلب سومی که ایشان به عنوان مقدمه برای بحث واجب مطلق و مشروط می فرمایند، مساله تعلق جعل است به حکم یا سبب یا مسبب در قضایای حقیقیه،

صحبتی از قبل در بین اعلام بوده که مجعولیت و جعل شارع در مقام انشاء متعلق به چه چیز خواهد بود. وقتی که شارع حرمت را برای خمر جعل می کند در این جا شارع چه عملی را انجام می دهد که ما از این کار و عمل شارع حرمت خمر را می فهمیم؟ شارع در نفس خود چه عمل و فعلی را انجام می دهد؟

این مساله ای است که از سابق نسبت به این قضیه بوده، البته این مساله خیلی هم بی فایده نیست، گرچه خود ایشان [مرحوم کاظمی] که مقرر مطالب مرحوم نائینی هستند (من از آن تقریرات، مطالب نائینی را می گویم و مطالب راجع به آقای خوئی را از تقریرات مرحوم آقا نقل می کنم) منتهی نه الان بلکه بعد از بیان مساله.

مرحوم کاظمی می فرمایند که بطور کلی صحبت در این که جعل به چه چیزی تعلق می گیرد در این جا چندان مهم نیست چون به بحث ما ارتباطی ندارد و مشخص است که به قضیه حقیقیه برمی گردد.

ولی نه این بحث مفیدی است در باب اصل مثبت در استصحاب به درد می خورد که شارع جعل حکم کرده یا جعل تسبب یا مسبب، آن جا ما می توانیم از این مساله استفاده کنیم و آنچه را که راجع به اصل مثبت در آنجا صحبت شده که خب طبعاً مورد نظر نیست و خیلی از مسائلی را که بعنوان اصل مثبت رد شده ما آنها را قبول داریم و هیچ اشکالی از نقطه نظر تعلق جعل به آنها ما نمی بینیم. صحبت در این است که شارع در مقام انشاء چه مساله ای را لحاظ کرده و چه مطلبی را در نظر گرفته؟

در بحث دیروز عرض شد که آن انشائی را که شارع می کند با منشأ نمی تواند اختلاف داشته باشد یعنی بین انشاء و منشأ نمی شود اختلاف باشد از این نقطه نظر اگر یک اختلافی وجود داشته باشد برمی گردد به وجود موضوع و در قضایای حقیقیه این مساله لحاظ می شود نه در قضایای خارجی، چون در قضایای خارجی خود موضوع وجود دارد وقتی که موضوع وجود داشت یعنی در نقطه نظر علمی شارع، مولا آن انشاء را بر اساس همان موضوعی که وجود دارد القاء می کند، به آن فرد می گوید چون الان من می دانم که موضوع برای اکرام محقق است لذا يجب علیک الاکرام باید این عمل و این اکرام و این وجود و این حکم نسبت به تو محقق بشود، ولی در قضایای حقیقیه موضوع وجود ندارد. لذا انشائی که مولا می کند از الان تعلق می گیرد به یک امری که

آن امر یک سال یا یک ماه دیگر با این شرایط باید اتفاق بیفتد. از این نقطه نظر بین انشاء و منشأ در این جا نمی‌شود فرق گذاشت اشکالی ندارد.

ولی در قضایای خارجی همان نفس وجود موضوع باید همراه با انشاء در زمان انشاء تحقق خارجی داشته باشد که آن عبارت است از علم، همین علم مولا نسبت به موضوع خارجی خودش وجود فعلی موضوع است و انشاء هم طبعاً به جنبه علمی مولا تعلق می‌گیرد البته این که من بحث دیروز را تکرار می‌کنم به خاطر تنمهای است که در بحث امروز مربوط به این قضیه می‌شود و اشکالی که به مرحوم نائینی از این نقطه نظر وارد است.

در صحبت دیروز و تنمه امروز به این نحو ما این مطلب را عرض می‌کنیم: آنچه را که گفتند که بین انشاء و منشاء نبایستی فرق و اختلاف وجود داشته باشد این است که انشائی که مولا می‌کند به هیئت و جوب متعلق انشائش و منشأش که عبارت است از نفس و جوب و حکمی که تعلق گرفته است بر آن فرد، بین این دو نباید افتراق و فصل باشد، که من الان حکم به انشاء بکنم و بگویم که واجب است و این واجب بودن را که انشاء می‌کنم یجب علیک، این حکم الزام فردا متعلق به آن شخص بشود کأن از امروز تا فردا هیچ قضیه‌ای اتفاق نیفتاده است فقط یک جمله‌ای از دهان مولا خارج شده و آن جمله بی‌محتوا و بی‌مفهوم است و الزامی که مترتب بر این جمله است فردا دامن‌گیر مخاطب و عبد در مقام امثال بشود.

این مساله است که می‌گویند بین انشاء و منشأ نمی‌شود فاصله باشد چرا نمی‌شود؟ زیرا وقتی که مولا انشاء را ابراز می‌کند قبل از ابراز انشاء، الزام را در وجود خود محقق می‌کند بعد آن الزام را به زبان می‌آورد، قبل از این که مولا در نفس خود الزام وجود علمی و ذهنی و نفسی بدهد نمی‌تواند او را به زبان بیاورد قبل از این که من این حقیقت را در وجود خودم محقق کنم نمی‌توانم بگویم که آقا برو این کار را بکن. پس این که می‌گویم آقا برو این کار را بکن این برو این کار را بکن اول از نقطه نظر علیت در نفس من انجام شده، بعد آن زبان من به عنوان معلولیت و مسببیت به دنبال او در مقام ابراز است.

لذا اگر شما علم بر آن جنبه انشاء در نفس مولا داشته باشید ولیکن هنوز مولا انشاء را به زبان نیاورده است شما به جهاتی واجب است که نسبت به اتیان متعلق انشاء اقدام کنید گرچه هنوز مولا به مصلحتی از مصالح انشاء را به زبان نیاورده و نگفته، نگفتن این قضیه به خاطر عدم حضور وقت فعل نیست، اگر به خاطر این باشد انسان باید صبر کند هر وقت فعل وقتش رسید چهار روز پنج روز ده روز دیگر، بایستی اتیان کند یعنی مولا آن موقع به زبان می‌آورد، دلیل ندارد که کتمان کند.

ولی یک وقتی انسان می‌داند که مولا این مطلب را انشاء کرده است انشاء نفسی را می‌داند انجام شده است، منتهی طبق بحث آقایان حالا بواسطه عدوان ظالمین یا حوادث طبیعی و سماوی یا بواسطه امور دیگر

مقام بلاغ برای انسان حاصل نشده است، لذا مقام فقدان نص و اجمال نص و تعارض نص در این مساله مطرح می‌شود که می‌گویند چون مقام بلاغ، حصول خارجی پیدا نکرده است از این نقطه نظر، مساله عقاب بلا بیان است و می‌جای اباحه و این‌ها است.

ولکن در همان جا اگر نظر رفقا باشد ما عرض کردیم که آن جا که قاعده عقاب بلا بیان است، منظور از بیان، بیان لفظی پای تخته‌ای نیست، بلکه مقام عقاب بلا ادراک و علم مکلف است، نسبت به تکلیف چه مولا پای تخته تکلیف را نوشته باشد یا این که به یک نفر گفته باشد که برو به این بگو و شما شنیدی که می‌گوید برو بگو و آن شخص یادش برود که به شما بگوید آیا می‌توانید بگویید چون مولا به او گفته برو بگو و آن نیامده به من بگوید مقام بلاغ در این جا محقق نشده است؟

مقام بلاغ محقق شده، گوش شما شنید که مولا به آن شخص می‌گوید به زید بگو فلان کار را انجام بده یا این که باید زید برود فلان کار را انجام بدهد، شنیدی که به او این حرف را می‌زند بدون این که مطلب به گوش شما برسد به شما بگوید از یک راهی به این اراده مولا (نه اراده احتمالی و اشتراطی و تعلیقی به اراده جدی مولا بر اتیان یک مساله) علم پیدا کردی و هو بلاغ، این بلاغ است پس بلاغ چیست؟ مگر حتماً بایستی بلاغ را در بلندگو بگویند و توی مدرسه فیضیه پیچد؟ مگر باید از رادیو و تلویزیون گفته بشود (البته صدا و سیما تلویزیون اشتباه است) یا این که بایستی در روزنامه‌ها و این چیزها گفته بشود همین که علم پیدا می‌شود مساله تمام است.

پس بنابراین قاعده عقلاً که می‌فرمایند قبح عقاب بلا بیان، نه منظور بیان بعنوان ابراز به این کیفیت متعارف است، بلکه بیان یعنی روشن شدن، حالا این روشن شدن مساله یا بواسطه علم تفصیلی است یا علم اجمالی در مقام تعارض نصین علم اجمالی که یکی از این دوتا بوده یا در مقام فقدان نص، اگر شما علم پیدا کنید بر این که قطعاً حکم الزامی بر این قضیه بوده ولی الان این مساله منتفی است نمی‌دانید که این مساله چیست؟

مثلاً فرض کنید من باب مثال یک مطلبی را اطلاع پیدا می‌کنید که امام علیه‌السلام در مورد فلان مال این مطلب را فرمودند اما مقدارش تعیین نشده راوی یادش رفت بگوید یا گفته که من نمی‌دانم چقدر بوده امام علیه‌السلام فرموده باید برای این مال زکات یا خمس داده بشود یا این مقدار باید به فقرا صدقه داده شود، یا فرموده اگر این کار را انجام بدهی کفاره‌اش این مقدار است و لکن میزانش را من فراموش کردم و نتوانستم بگویم در این جا نمی‌توانیم بگوییم چون راوی بیان نکرده ما هیچ کاره هستیم، بلکه مکلف آن میزان احتیاطی را که احساس می‌کند در مقام احتیاط انشاءالله رفع تکلیف شده باید انجام بدهد چون حکم الزامی بر مساله به گوش مکلف رسیده، خصوصیاتش نرسیده که چه خصوصیتی دارد مقدارش چیست و امثال ذلک این فرق

می‌کند تا این که اصلاً بطور کلی خود حکم الزامی هم به مکلف نرسیده باشد و این مساله در مقام فقدان نص و اجمال نص و تعارض نص که مرحوم شیخ و خود مرحوم آخوند تقسیم کردند، آن جاها این قضیه بدر می‌خورد و این که آمدند در بسیاری از موارد احتیاط را کنار گذاشتند و به واسطه همین قضیه قائل به براءت شدند همان طوری که قبلاً عرض کردیم محل احتیاط است و جای براءت در آن موارد نیست مگر در آن جایی که اصل مساله به نحو اجمال باشد و انسان بطور کلی اصلاً نداند که قضیه چیست، مساله مشکوک باشد خوب آن جا طبعاً تکلیفی هم بر انسان مترتب نمی‌شود. اما این که بخواهد حتی با وجود علم اجمالی بواسطه اجمال، قائل به قواعد احتیاط و توقف شود و حکم را کنار بگذارد، این جا جای آن مسائلی نخواهد بود.

پس بنابراین انشائی را که مولا می‌خواهد بکند ابتداء آن حکم منشاء را که عبارت است از وجوب یا استحباب یا کراهت یا حرمت در هر حال جنبه فعلی دارد چه آن حکم فعلی باشد یا استقبالی وقتی که مولا می‌گوید اضرب زیدا همین الان بزن ما باید بدانیم که منشاء در نفس مولا علی‌کل حال وجودش وجود فعلی است و بین انشاء و منشأ تفاوتی نیست.

و فرق این انشاء و منشأ تکوینی و بین انشاء و منشأ تشریحی این است که از نقطه نظر تکوینی انفکاک بین منشأ تکوینی با انشاء نفسی مولا معنا ندارد وقتی که مولا می‌گوید **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** ﴿یس، ۸۲﴾ به مجرد انشاء کُن تکوینی در نفس مولا آن یکنون حاصل خواهد شد، و هیچ اندازه حتی به اندازه سرسوزنی و لمح‌های بین انشاء و منشأ تفاوتی نیست، به مجرد اراده امام علیه‌السلام بر شهادت دادن حجرالاسود، دیگر فاصله‌ای بین اراده و شهادت نیست. نفس امام علیه‌السلام او را به صدا در می‌آورد و این مساله را ادراک می‌کند و موجب تحقق امر خارج است و فصلی بین اراده و تحقق امر خارج نیست دیگر همه تکوینی است همین که امام علیه‌السلام در نفس خود اراده بر آن شهادت دادن حصا و سنگ‌ریزه‌ها را می‌کند، این مساله حاصل خواهد شد.

نفس اراده رسول خدا صلی الله علیه و آله بر تنصیف ماه که شق القمر محقق شده است با وجود خارجی آن هیچ گونه اختلافی ندارد. امروزه این طور خیال می‌کنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله بلند شد و دو رکعت نماز خواند و دست‌ها را به دعا برداشت خدایا این تقاضای مشرکین از ما برای اثبات رسالت تنصیف قمر است و تو این معجزه را برای ما نشان بده بعد که حضرت از آن چیزها فارغ شد یک دفعه چند دقیقه‌ای گذشت و همه نگاه کردند دیدند ماه دو نصف شد پنج دقیقه طول کشید تا جبرائیل و ملائکه این حرف را به خدا برسانند و عوالم را یکی یکی رد کنند تا به آنجا برسد با سرعت نور که سیصد هزار کیلومتر در ثانیه است یکی یکی این ملک بدهد به آن ملک بالایی و بالایی هم به آن بالایی تا به خدا رسید پنج دقیقه طول کشید که این حرف به خدا رسید خدا هم فرض کنید که گفت یک مقدار راجع به آن فکر کنیم ببینیم می‌توانیم انجام بدهیم ندهیم به

پیغمبر صلی الله علیه وآله چه بگوئیم اوضاع کرات به هم می‌ریزد حالا یک کاریش می‌کنیم بعد از آن جا خدا اشاره کرد و این ماه را دو نصف کرد!!

نه، این‌ها همه تخیلات و توهمات ماست که ما مساله ولایت را متوجه نشدیم و ولایت تکوینی را نفهمیده‌ایم و آمده‌ایم و اعجاز پیامبران را به این کیفیت حمل کرده‌ایم این‌ها می‌ایستند دعا می‌کنند یا دعایشان مستجاب می‌شود یا نمی‌شود فقط همین دیگر بیش از این کاری نمی‌کنند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله که تنصیف قمر را در مقام انشاء اول به او وجود ذهنی داد، نه این که نگاه کند به آن قمر، قبل از این که به قمر نگاه کند و با دست اشاره کند این قمر بالعرض است به این قمر معلوم بالعرض یک صورت معلوم بالذات که همان صورت ذهنیه و نفسیه اوست وقتی در وجود او تحقق پیدا کرد آن صورت قمریه ذهنی را نصف کرد با نصف شدن آن صورت ذهنیه معلوم بالذات قمر خارجی نصف شد یعنی وقتی که ولی خدا اراده می‌کند بر انجام یک چیز، صورت ملکوتی (که این صورت مادی تحت الشعاع و معلول صورت ملکوتی است) را دو نصف می‌کند، تخلف معلول از علت هم عقلاً جایز نیست.

پس رسول خدا صلی الله علیه وآله ننشست که ملائکه استدعای ایشان را چند دقیقه با سرعت نور ببرند بالا و بالا و آنجا تصمیم‌گیری شود مسأله در انشاء تشریحی هم هست از این جهت بین انشاء تکوینی و تشریحی فرقی نیست وقتی که شارع حرمت خمر را انشاء می‌کند در قضیه خارجی بنا بر مبنای ایشان می‌گوئیم وقتی می‌گوید الان زید را بزن نه چند روز دیگر این در نفس مولا ضرب زید به نحو و جواب، الان تحقق پیدا کرد این تحقق را با ضرب زید اعلان می‌کند ولی صحبت در این است که بین وجود خارجی منشأ که ضرب زید باشد با منشأ نفس مولا آیا فاصله نیست؟ حداقل شما بگوئید دو ثانیه، خب دو ثانیه هم فاصله است شما بگوئید سه ثانیه است وقتی که می‌گوید ضرب زید تا بیاید شلاق را بردارد و بگردد فرض کنید روی طاقچه است تا برود بیاورد یک دقیقه می‌شود خب این که فاصله شد یک ثانیه فاصله بشود یا یک دقیقه یا ده دقیقه یا یک هفته چه تفاوتی می‌کند؟

چطور شما در قضیه خارجی گفتید که بین انشاء و منشأ در نفس مولا فاصله نیست بین وجود خارجی منشأ که همان وجوب اکرام باشد ولی بین انشاء و منشأ با وجود خارجی قضایای حقیقیه فاصله است!! از کجا شما این حرف را می‌زنید؟ این که یکی شد اصلاً نمی‌شود نباشد چه فرق می‌کند که فاصله شش ماهه باشد یا دو ثانیه هر دو فاصله است فاصله، فاصله است چه تفاوت می‌کند اگر شما می‌گوئید آن که در نفس مولا است که دیگر فرق نمی‌کند هر دویش یکی است مولا هم در قضیه خارجی می‌گوید ضرب الان زید یعنی این ایجاب را در نفس خودش بوجود آورد هم در قضیه حقیقیه که می‌گوید اکرم زید ان جاء در هردوی این‌ها همین است اکرم زید که می‌گوید ایجابی که در نفسش بوجود می‌آورد چه فرقی می‌کند؟ هردوی آن‌ها ایجاب است

هر دو می گوید من حکم به وجوب کردم من حکم به وجوب کردم برای ضرب الان من حکم به وجوب کردم برای ضرب زید یک هفته دیگر این که یکی شد من حکم به وجوب کردم برای ضرب در صورتی که تخطی کند و کار خلاف انجام بدهد از نظر خارجی هم که هیچ فرقی نکرد من حکم به وجوب کردم الان تا این که در خارج بخواهد انجام شود یک دقیقه، سی ثانیه طول می کشد من حکم به وجوب ضرب کردم برای دو روز دیگر این همان است چه تفاوتی کرد.

پس این که ایشان می فرمایند بین قضیه خارجی و حقیقه در وجود خارجی منشاء فرق است در قضیه حقیقه وجود خارجی منشاء که وجوب اکرام باشد فاصله می افتد با مقام انشاء و لکن در وجود منشاء خارجی در قضایای خارجی فاصله محال است این مساله هم مورد تایید نیست.

البته ما نرسیدیم به جهت مسببیت، این مقدمه شد برای همان جهت مسببیت. این که می گویند جعل به تسبیب خورده یا به حکم، ماند.

آخر، صحبت در این است که این مطالب از ناحیه افرادی مطرح می شود [که فلسفه نخوانده اند] فهم این مطالب مستلزم فلسفه است من نمی فهمم چه جوری می شود؟ درک نمی توانم بکنم، آخر شما که می آید بین قضیه تکوینیه و خارجی فرق می گذارید، قضیه تکوینیه اصلا به اصل فلسفه و کیفیت تصور وجود در نفس برمی گردد، با این چیزها که نمی شود آدم این ها را بفهمد.

اللهم صلی علی محمد و آل محمد